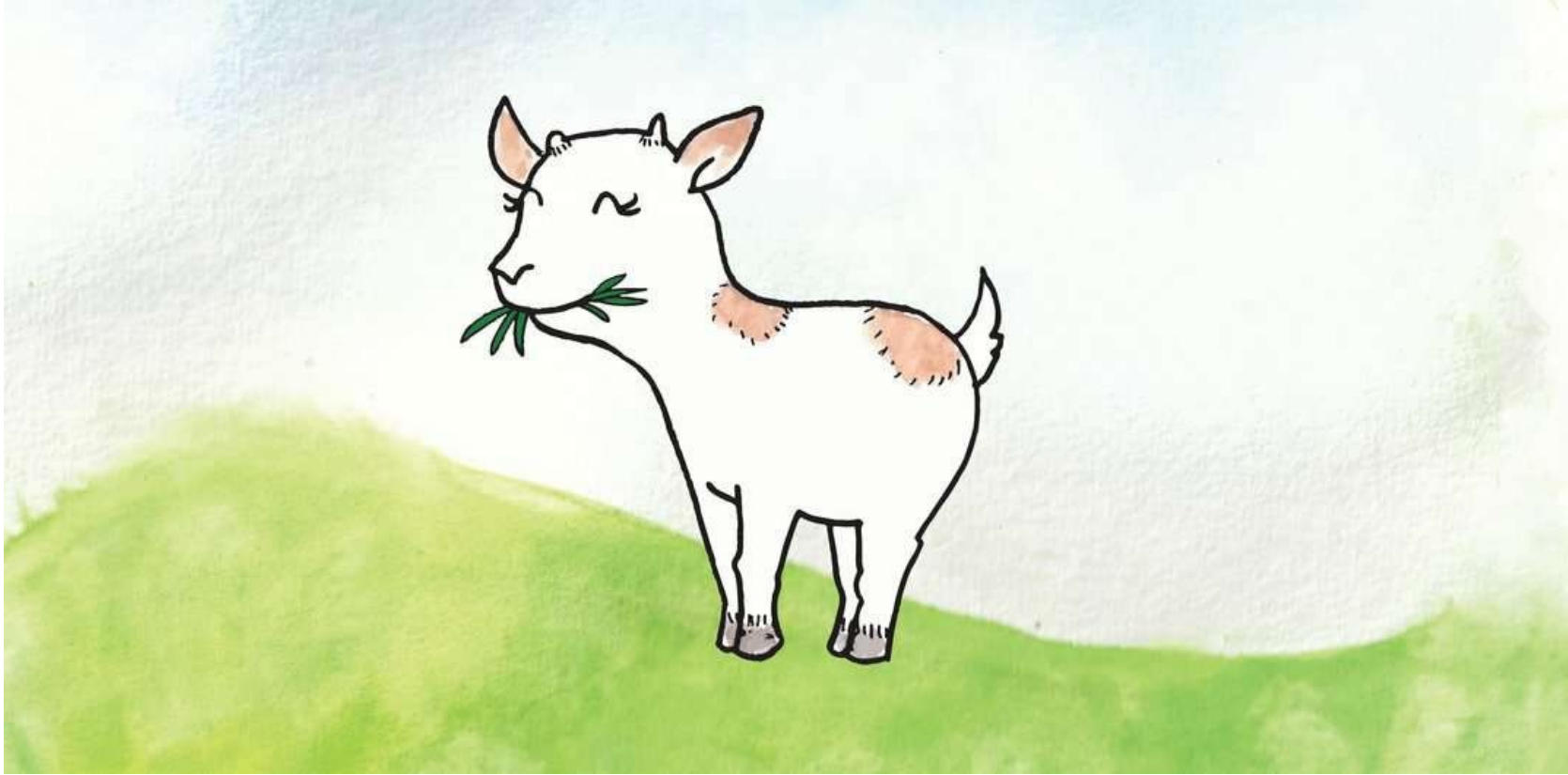


بزک



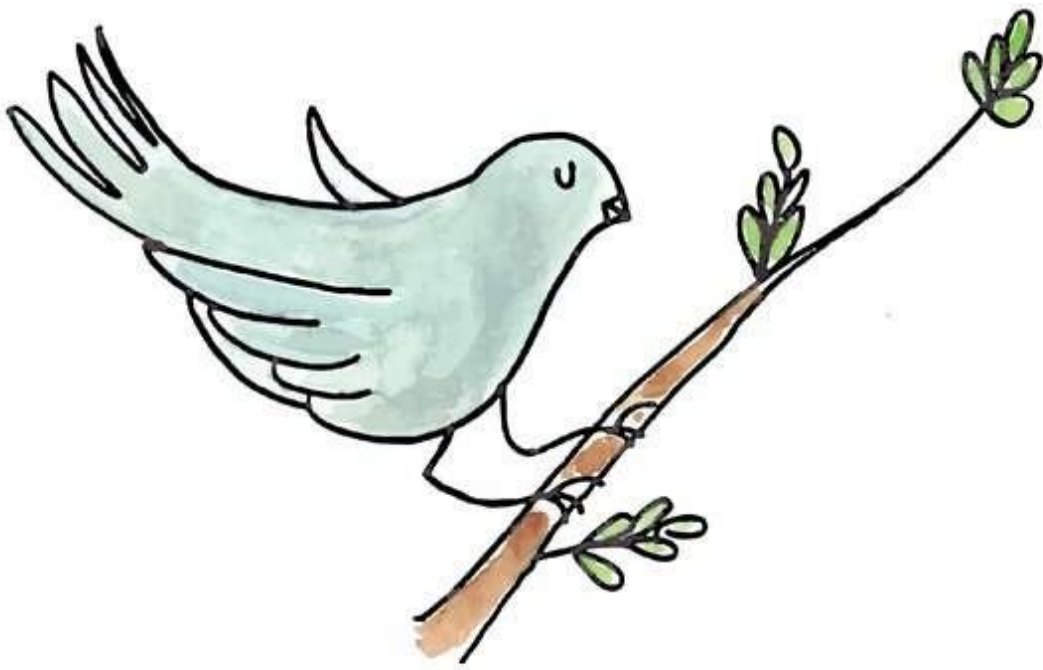
نویسنده: میرنا لارینس
مترجم: فرید احمد کریمی

بزک رفت شیرین ترین علف را پیدا کند.
آسمان آبی بود. اما او بالا سیل نمی کرد.



آب دریا شرشر پایین می ریخت.
اما بزک به صدای آن گوش نمی کرد.



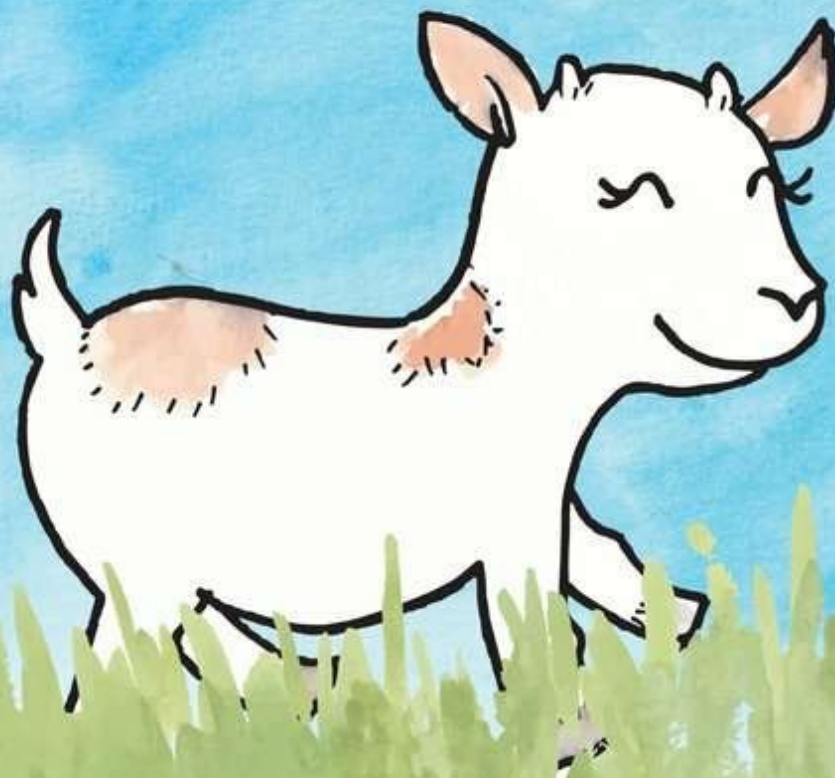


اما بزک جواب
نداد.

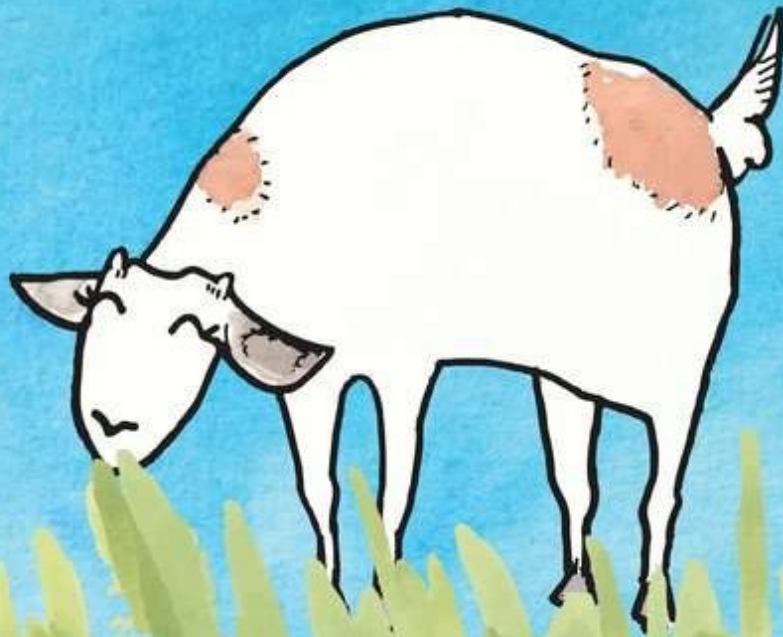
یک پرنده او را صدا کرد، می
گفت «بزک جان چه می کنی؟»



او فقط در اطراف منطقه در جستجوی
شیرین ترین علف قدم میزد.



قسیمکه او قدم میزد، بزک از مادرش
دورتر و دورتر می شد.



بزك شیرین ترین علف را پیدا کرد.
او بسیار علف خورد.



او از مادرش بسیار دور رفته بود.





مادر بزک حیران بود که بز کوچک کجا رفته.
او به کورد جواری دید اما بزک آنجا نبود.

مادر بزک به دریا رفت.
اما بزک آنجا نبود.

مادر بزک بع بع می کرد، «بزک،
کجاستی؟»





یک پرنده مادر بزمک را صدا کرد. «بزمک در آن
طرف پل در علف های شیرین خواب است.»



مادر بزک از پل تیر شد، به طرف
علف های شیرین رفت.



او بزک را پیدا کرد که
خواب برده بود.



مادر بزک آهسته گفت،
«بزک بیدار شو». «تو گم
شدی!»



بزک گفت، «من گم نشده بودم...
تمام وقت من اینجا بودم».





سوالات رهنمودی

۱. بزک چه چیز را می خواهد پیدا کند؟
۲. کدام حقیقت ها را شما در مورد بزها میدانید؟ آیا شما میتوانید یک بز را تشریح کنید؟
۳. شما در مورد این که بزک چه کرد، چه فکر می کنید؟ آیا تا به حال سرگردان شده اید و یا گم شده اید؟
۴. چه اتفاق افتاد؟ وقتی بزک گم شده بود مادر او چه احساس می کرد؟
۵. بزها چگونه برای ما مفید واقع می شوند؟